

موسیقی و زندگیِ موسیقاییِ مازندران
مسئله‌ی تغییرات
ساسان فاطمی



موسسه‌ی فرهنگی - هنری مامور
تهران ۱۳۸۱

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	علائم آوانگاری
۱۳	مقدمه
۱۳	جغرافیا و تاریخ
۱۵	اقوام و زبان
۱۶	شهرنشینی و اقتصاد
۱۷	جایگاه منطقه در کشور
۱۹	بخش نخست: کلیات
۱۹	جغرافیای موسیقایی
۲۲	سازها
۲۶	ریپرتوار
۲۹	دوگانگی موقعیتی / غیرموقعیتی
۳۲	محتوای کلام آوازاها
۳۵	آوازهای روایتی
۴۲	آوازهای غیرروایتی
۴۴	عشق و دوری
۴۹	بخش دوم: جنبه‌های فنی و زندگی موسیقایی
۴۹	کلام
۴۹	فرم
۵۳	رابطه‌ی میان کلام و موسیقی
۵۷	موسیقی
۵۷	گام، مدها
۶۰	ریتم‌ها، وزن‌ها

۶۲	 ساختار ملودیک، آهنگسازی
۶۳	 فرم‌ها
۶۵	 رنگ صدا
۶۵	 تکنیک‌های آوازی: تحریرها و تزیین‌ها
۶۷	 اجرا
۶۹	 زندگی موسیقایی
۷۰	 جایگاه موسیقی‌دان
۷۲	 آموزش
۷۲	 خلاقیت
۷۳	 کی، چه، کجا، چگونه؟
۷۳	 مراسم عروسی
۷۷	 موقعیت‌های دیگر
۷۷	 تعمقی در تصویر شماره‌ی ۲

۸۱	 بخش سوم: تغییرات
۸۱	 نظریه‌های تغییرات
۸۳	 مورد مازندران
۸۶	 پیش از انقلاب، تجاری کردن و رسانه‌ای کردن
۸۶	 شهر
۸۶	 موسیقی مازندرانی در اصل شهری است یا روستایی؟
۸۸	 تولد یک موسیقی شهری
۹۲	 روستا
۹۷	 پس از انقلاب، روشنفکری کردن
۹۷	 شهر
۱۰۳	 روستا
۱۱۳	 خاتمه
۱۱۵	 کتابنامه
۱۲۳	 منابع صوتی
۱۲۵	 ضمیمه‌ی ۱ (آوانگاری‌ها)
۱۵۷	 ضمیمه‌ی ۲ (شعرها)
۱۷۳	 ضمیمه‌ی ۳ (نقشه و تصویرها)

با سپاس از پروفیسور ژان دورینگ که هدایت پژوهش‌هایی را که منتهی به تهیه‌ی این کتاب شد پذیرفتند و با راهنمایی‌ها و تشویق‌های خود مرا در نوشتن این متن یاری کردند.

نیز مراتب قدرشناسی و سپاس خود را از آقایان محمدرضا درویشی، احمد محسن‌پور و جهانگیر نصری اشرفی، که بدون یاری آن‌ها تحقق این پروژه سخت دشوار می‌بود ابراز می‌کنم.

از آنانی که با کمک بی‌دریغ، اقامت و تحقیقاتم را در ساری تسهیل کردند، آقای دکتر مهران روحانی، خانواده‌ی دکتر ایزدی، برادرم سیروس و دوستم منصور میرزابابایی بی‌نهایت سپاسگزارم.

از آقایان جمشید قلی‌نژاد، سیروس رنجبر و خانم اولین فاطمی نیز به‌خاطر همکاری‌شان تشکر می‌کنم.

پیشگفتار

موسیقی‌های محلی ایران که همگی در حال ناپدید شدن‌اند تاکنون توجه پژوهشگران زیادی را جلب نکرده‌اند. صرف‌نظر از س. بلام که پایان‌نامه‌ی دکترای خود را به موسیقی خراسان اختصاص داده و نیز چند مقاله در این باره نوشته است، اتنوموزیکولوگ‌های دیگری که به تحقیق بر روی فرهنگ موسیقایی ایران علاقمند بوده‌اند توجهی به این نوع موسیقی نکرده‌اند. مقالات انگشت‌شماری در این زمینه می‌توان یافت که بخشی از آن‌ها باز هم در مورد خراسان است. ژان دورینگ، مهم‌ترین اتنوموزیکولوگ غربی‌ای که در مورد موسیقی ایران تحقیق کرده، اساساً به موسیقی کلاسیک و سنت موسیقایی مرتبط با عرفان در ایران پرداخته است. پژوهشگران ایرانی نیز خیلی دور نرفته‌اند. ادبیات اتنوموزیکولوژیک کشور در این زمینه سه نوع اثر می‌شناسد: یکی که قدیمی‌ترین نیز هست، شامل آوانگاری‌های فاقد جزئیات از قطعات کوچک (بیشتر ترانه‌ها) به همراه شرح خلاصه‌ای درباره‌ی نام ترانه‌ها و مناطق جغرافیایی مربوطه است؛ دیگری بر تجزیه و تحلیل سخت کلاسیک آوانگاری‌های فوق‌العاده دقیق متکی است (این نوع اساساً شامل آثار محمدتقی مسعودیه است) و سرانجام آخرین نوع شامل طبقه‌بندی‌های عمومی انواع موسیقی و انواع سازهای یک منطقه‌ی خاص است. در نتیجه می‌توان گفت که موسیقی محلی هنوز موضوع بکری برای پژوهش به‌شمار می‌آید.

در مورد تغییرات باید گفت که این مسئله مشکل اساسی همه‌ی کشورهای در حال توسعه در تمام عرصه‌های زندگی فرهنگی - اجتماعی، از جمله عرصه‌ی موسیقی و زندگی موسیقایی آن‌هاست. سوال کلیدی در این جا همان‌قدر «چگونه تغییر کنیم» است که «چگونه تغییر نکنیم»؛ همان‌قدر «چگونه پدیده‌ها بر اثر یک سیاست فرهنگی موافق با تغییرات دگرگون می‌شوند» است که «چگونه آن‌ها تحت یک سیاست محافظه‌کارانه تغییر می‌کنند». با بررسی این مسئله می‌توان عواملی را که بیشتر (یا کم‌تر) در برابر تغییرات مقاومت می‌کنند، میزان تحول آن‌ها و نیز طبیعت این تحول را تعیین کرد. شناخت ساز و کار تغییرات، نقاط قوت (و نیز نقاط ضعف) «کهنه» و «نو» را و قدرت (و نیز ضعف) «سنت» و «تجدد» را روشن می‌کند. صرف‌نظر از فایده‌های اتنوموزیکولوژیک، این شناخت می‌تواند وجدان سنت‌گرایانی را که تسلیم قدرت تجددگرایی شده‌اند، تسکین دهد و خشم تجددگرایانی را که با مقاومت سنت مواجه می‌شوند، آرام سازد. چراکه به هر تقدیر، تغییرات غیر قابل اجتناب‌اند.

سال ۱۳۷۴ در ملاقاتی با آقای محمدرضا درویشی بود که مازندران را به توصیه‌ی ایشان انتخاب کردم.

تحقیق در تابستان همان سال به شکل پراکنده آغاز شد. بخت آن را داشتیم که با پژوهشگری مازندرانی، آقای جهانگیر نصری اشرفی که مطالعه‌ی وسیعی بر روی سنت موسیقایی منطقه انجام داده بود، آشنا شوم و از کمک‌های بی‌شائبه‌ی وی بهره بگیرم. سال بعد، طی دو ماه اقامت در ساری، تحقیق عمیق‌تری را شروع کردم. این بار پژوهشگر دیگری، آقای احمد محسن پور دانسته‌های ارزشمند خود را در اختیارم گذاشت. وی که خود موسیقی‌دان است مهم‌ترین شخصیت موسیقایی امروز مازندران محسوب می‌شود. گردآوری بیش از صد ساعت موسیقی اجراشده توسط معتبرترین نوازندگان و خوانندگان منطقه نتیجه‌ی سال‌ها تلاش و کوشش این خبره‌ی بزرگ فرهنگ موسیقایی مازندران است.

پژوهش حاضر مبتنی بر اسناد زیر است:

۱. اسناد صوتی: شامل اسناد موسیقایی و مصاحبه‌های ضبط شده (۱۵ ساعت) که با موسیقی‌دانان شهری و روستایی و نیز با مسئولان بخش موسیقی صدا و سیما و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام گرفته است. بخشی از اسناد موسیقایی، حاوی ده ساعت که دو ساعت آن مربوط به سال ۱۳۷۴ است، توسط خود نگارنده ضبط شده است. موسیقی‌دانانی که موضوع این ضبط‌ها بوده‌اند همه، بجز تعدادی از کولی‌ها، توسط اشرفی و محسن پور به پژوهشگر معرفی شده بودند. ضبط‌های این دو محقق (۶ ساعت از اشرفی و ۵ ساعت از محسن پور که بعداً تقریباً همه‌ی آن‌ها توسط انجمن موسیقی ایران در اختیار عموم گذاشته شد) دومین بخش اسناد صوتی این مطالعه را تشکیل می‌دهند. این اسناد با حدود ۲۳ ساعت کاست خریداری شده از بازار که شامل هر دو موسیقی شهری و روستایی است تکمیل می‌شود (روی هم ۴۴ ساعت موسیقی).

۲. اسناد کتبی: نوشته‌های محسن پور و اشرفی پایه‌ی مهمی برای مطالعات حاضر بوده‌اند. این نوشته‌ها به سومین نوع آثار اتنوموزیکولوژیک، که در بالا ذکر شد، تعلق دارند. بخش دیگر اسناد کتبی این تحقیق از نوع نخست است. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۳ به سفارش اداری موسیقی، لطف‌الله مبشری یکی از معلمان این اداره اقدام به گردآوری موسیقی سواحل دریای خزر کرد و نتیجه‌ی این گردآوری که حاوی آوانگاری ترانه‌های رایج آن زمان بود در سال ۱۳۲۳ منتشر شد. اقدام دیگری از این دست به انتشار مجموعه‌ای از آوانگاری‌ها در مجله‌ی موسیقی ایران انجامید که توسط یکی از خوانندگان مجله، علی خاوری‌نژاد انجام می‌گرفت. هیچ‌گونه اطلاعاتی از نحوه‌ی کار این گردآورندگان در دست نیست. تنها می‌دانیم که خالقی، معاون وقت اداری موسیقی کار مبشری را در میان کار دیگر گردآورندگانی که به دعوت اداره مبنی بر جمع‌آوری موسیقی‌های محلی لیبیک گفته بودند، معتبرترین دانسته است (مبشری، ۴: ۱۳۲۳). هرچند این دومین بخش اسناد کتبی از اعتبار علمی بالایی برخوردار نیست، اما در استفاده از آن برای تأیید قضاوت‌هایم پیرامون جوهره‌ی موسیقایی آوازهای مازندرانی تأمل نکرده‌ام.

قابل ذکر است که به منظور پیشبرد تحقیقات، در سه جشن عروسی نیز شرکت کردم. این مراسم قلب زندگی موسیقایی منطقه را تشکیل می‌دهد و به همین دلیل است که این تحقیق اساساً وقف مطالعه‌ی آن بخش از رپرتوار مازندرانی شده که در جشن‌ها اجرا می‌شود.

اثر حاضر دارای سه بخش است. پس از نخستین بخش که به معرفی کلی موسیقی منطقه و محتوای کلام آوازا اختصاص دارد، بررسی جنبه‌های فنی این موسیقی و زندگی موسیقایی، بخش دوم و مطالعه‌ی مسئله‌ی تغییرات، سومین بخش را تشکیل می‌دهند. بخش آخر درواقع موسیقی و زندگی موسیقایی دوره‌ی مدرن را (که

از ابتدای قرن هجری اخیر آغاز شده) معرفی می‌کند، درحالی‌که دو بخش نخست به شکل سنتی این فرهنگ موسیقایی می‌پردازند. بیشتر بر موسیقی آوازی تأکید شده، اما از آن‌جا که در جشن‌های عروسی بخش مهمی از مراسم توسط موسیقی سازی همراهی می‌شود، از این نوع موسیقی نیز کاملاً غفلت نشده است. شرح مختصری که ترجیح داده‌ام آن‌را در فصل مربوط به زندگی موسیقایی بگنجانم، اطلاعات لازم را در مورد موسیقی سازی به خواننده می‌دهد. پیش از این سه بخش، مقدمه‌ای در مورد ویژگی‌های جغرافیایی، تاریخی، جمعیتی و غیره‌ی منطقه آمده است. ضمیمه شامل نقشه‌ها، تابلوها، متن کلام آوازا و آوانگاری‌هاست که به منظور پرهیز از شلوغی متن، آن‌ها را به‌طور جداگانه آورده‌ام.



چند نکته:

الف. همه‌ی تاریخ‌ها به هجری شمسی است مگر آن‌که خلاف آن ذکر شده باشد.
ب. مطالب کتاب در سال ۱۳۷۵ نوشته شده و آنچه درباره‌ی زندگی موسیقایی منطقه آمده مربوط به قبل از این تاریخ است.
ج. در آوانگاری‌ها:

۱. همه‌ی قطعات به گامی که نت پایه‌ی آن «ر»ی زیر خط اول حامل است انتقال یافته‌اند.
۲. در آوانگاری آوازهای با وزن آزاد، ارزش‌های ریتمیک استفاده شده، عموماً به سیاه و چنگ محدود می‌شوند. این دو ارزش، میان خود نسبت معمول یک به دو را برقرار نمی‌کنند. یک چنگ فقط کوتاه‌تر از یک سیاه است. اگر احتمالاً سفید و دولاچنگ نیز در آوانگاری‌ها مشاهده شوند، اولی بلندتر از سیاه و دومی کوتاه‌تر از چنگ است.

۳. تحریرها به‌طور تقریبی آوانگاری و به شکل گروه‌های دولاچنگ و ریزتر از نت‌های اصلی نوشته شده‌اند. در یک گروه، نت‌های پررنگ‌تر آن‌هایی‌اند که ما، به‌طور کاملاً تقریبی، نت‌های اصلی به حساب آورده‌ایم.

۴. سعی کرده‌ایم برای همه‌ی آوازاها، ملودی هر مصرع را روی یک حامل آوانگاری کنیم. بنابراین فضاهای خالی‌ای که به این ترتیب روی بعضی حامل‌ها به‌جا می‌ماند، نباید گسستگی در ملودی به حساب آید. به همین شکل، گاه ضرورت آوانگاری سینوپتیک^۱، میان نت‌های یک حامل فضاهای خالی به‌وجود می‌آورد که نباید به عنوان وقفه‌ی ملودیک تفسیر شود.

۵. استفاده از اعداد میزان در آوازهای موزون تنها برای نشان دادن ساختار کلی وزن در این‌گونه آوازاهاست و لزوماً به معنای مطابقت تفاوت کیفی ضرب‌ها با این تفاوت‌ها در میزان کلاسیک غربی نیست.

۶. در آوانگاری اشعار، کلمات میان پرانتز، واژه‌های افزوده شده به متن‌اند.

۷. آقایان احمد محسن‌پور، جهانگیر نصری اشرفی و علی اصغر مهجوریان محبت کردند و اشعار و ترجمه‌ی آن‌ها را در اختیار نگارنده قرار دادند. بدین وسیله از همه‌ی آن‌ها سپاسگزاری می‌شود. در ضمن مسئولیت هرگونه خطای ناشی از نسخه‌برداری به عهده‌ی نگارنده است.

۱. سینوپتیک (synoptique) که دید کلی از مجموعه می‌دهد، نوعی آوانگاری است که در آن اجزای معادل زیر هم نوشته می‌شوند.

علائم آوانگاری

.....	رِز (برای الله‌وا)
.....	گزش بـانت بالایی
.....	گزش بـانت پائینی
.....	گروپتو
.....	کاهش تدریجی تمپو
.....	افزایش تدریجی تمپو
.....	غلت بـانت بالایی
.....	غلت بـانت پائینی
.....	غلت پس از چند لحظه اجرای معمولی نت
.....	پیشا
.....	در تحریرها به معنی مکث میان نت‌هاست
.....	نتی که بلافاصله پس از این علامت می‌آید با یک حمله خفیف اجرا می‌شود.
.....	ویراسیون با تغییر حجم حفره دهان (احتمالاً به کمک زبان)
.....	و بدون تغییر دادن ارتفاع صوت
.....	یُـدِل یا //
.....	تناوب صدای ممتد و یدل / - // - //
.....	روی یک نت تحریر نشان‌دهنده‌ی کشش طولانی‌تر آن نت نسبت به نت‌های دیگر تحریر است >

مقدمه

جغرافیا و تاریخ

مازندران، همچون همسایه‌ی غربی‌اش گیلان و مناطق ساحلی دریای عمان و خلیج فارس، خارج از فلات ایران واقع شده است. این استان با وسعت ۴۶,۴۵۶ کیلومتر مربع یازدهمین استان ایران از نظر بزرگی به حساب می‌آید. جمعیت آن، طبق آمارگیری سال ۱۳۷۰ به حدود ۳,۸۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسد که تقریباً ۶۰ درصد آن در روستاها زندگی می‌کنند. این استان در شمال شرقی محدود به ترکمنستان است و از شرق محدود به خراسان، و همسایگان جنوبی آن را استان‌های سمنان، تهران و زنجان تشکیل می‌دهند. همسایه‌ی غربی آن، گیلان، نقاط مشترک تاریخی بسیاری با این استان دارد و در ویژگی‌های جوی آن شریک است. این ویژگی‌ها نه تنها در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه منحصر به فرد است. آب و هوای معتدل و بسیار مرطوب (۵۰ تا ۷۰ درصد) و میزان بارندگی بالا (۲۵۰۰ میلی‌متر در سال، نگاه کنید به: بدیعی، ۱۳۷۲) در طول ساحل جنوبی خزر، فرش گیاهی غنی‌ای به وجود آورده است که بخش بزرگی از آن را جنگل تشکیل می‌دهد. بی‌جهت نیست که کُلَن دَلُو، دو استان گیلان و مازندران را چون «جزیره‌ای نیمه‌استوایی با آب و هوای مرطوب در قلب منطقه‌ای خشک و کم‌آب» به حساب می‌آورد (Collin Delavaud, 1961: 105). علت اصلی رطوبت و میزان بارندگی بالای این بخش از کشور، وجود رشته کوه‌های البرز است که این دو استان را از فلات ایران جدا می‌کند. در واقع، این رشته کوه‌ها چون سد عظیمی مانع گذر ابرها به سمت جنوب می‌شوند، ابرهایی که حاصل تبخیر خزر هستند و بادهای برخاسته از سبیری آن‌ها را به سوی منطقه می‌راند. به این ترتیب همه‌ی باران این ابرها نصیب دشت ساحلی و دامنه‌ی شمالی البرز می‌شود. با این حال بارش در تمام قسمت‌های این منطقه به میزان یکسان نیست؛ از غرب به شرق، با دور شدن کوه‌ها از ساحل، رطوبت کاهش می‌یابد (گرگان و ترکمن صحرا کم‌ترین میزان بارندگی را دریافت می‌کنند). گذشته از تأثیرات جوی، این سد عظیم تأثیر بزرگی بر سرنوشت تاریخی منطقه نیز داشته است. رشته کوه‌های البرز، به خصوص از زمان حمله‌ی اعراب تا قرن دهم هجری، همچون حصار طبیعی بارها در برابر یورش لشکریان دشمن که از سمت جنوب سر می‌رسیدند، مانع ایجاد کرده است. پیش از اسلام تأثیر

این حصار کم‌تر بوده است. با این حال، امردها و تاپورها، نخستین ساکنان منطقه، توانسته بودند مدت زمان درازی در برابر هجوم آریایی‌ها که از هزاره‌ی سوم قبل از میلاد به این طرف ساکنان اصلی ایران را تشکیل داده‌اند، مقاومت کنند. مادها، پایه‌گذاران نخستین سلسله‌ی آریایی‌ها، ظاهراً به این منطقه دست نیافتند. هخامنشی‌ها تنها توانستند تاپورها را که بخش جنوب شرقی این ناحیه‌ی جغرافیایی را اشغال کرده بودند، متقاعد سازند. برای تحت سلطه درآوردن امردها توسط اقوام خارجی می‌بایست تا ظهور اسکندر انتظار کشید. سرانجام در ۲۵۰ ق.م، زمانی که پارت‌ها به حکومت جانشینان اسکندر (سلوکی‌ها) پایان بخشیدند، این منطقه جزء جدایی‌ناپذیر ایران تا حمله‌ی اعراب در ۶۴۲ میلادی می‌شود. اشکانیان، امردهای سرکش را از سرزمین خود کوچ داده و در حوالی تهران فعلی مستقر کردند. در نتیجه تاپورها در سراسر منطقه پراکنده شدند و نام خود را به آن دادند. تا حدود سه چهار قرن پیش، این سرزمین تاپورستان یا تبرستان (طبرستان) نامیده می‌شد (بارتلد ۲۳۴/۲۳۳: ۱۳۷۲).

از زبان و فرهنگ تاپورها هیچ چیز به دست ما نرسیده است. پارت‌ها و پس از آن‌ها ساسانیان موفق به ادغام کامل این قوم در قوم آریایی شدند. ساسانیان بزرگ‌ترین نقش را در سرنوشت سیاسی-فرهنگی منطقه ایفا کردند. دو خانواده‌ی سلطنتی، پادوسپانی‌ها و باوندی‌ها، هر دو از نسل پادشاهان ساسانی، چندین قرن پس از حمله‌ی اعراب بر منطقه حکم راندند. اولین خانواده تقریباً به‌طور ثابت و مرتب تا پایان قرن دهم هجری بر بخش غربی منطقه تا شهر نور و دومین خانواده تا نیمه‌ی قرن هشتم هجری به‌طور ثابت در کوهستان‌ها و به‌طور پراکنده در دشت، از نور تا گرگان حکومت کردند. تنها دو قرن پس از مسلمان شدن بقیه‌ی کشور است که شاهان باوندی به اسلام می‌گروند. نام‌های پارسی سلاطین این دو سلسله و این واقعیت که آن‌ها چندین قرن سکه‌هایی با نوشته‌های پهلوی ضرب می‌کردند، نشان می‌دهد که این سلاطین تا چه اندازه به فرهنگ ساسانی وفادار بوده‌اند.

با این حال باید تأکید کرد که از قرن هشتم میلادی به بعد حکمرانان این دو سلسله نیمه‌مستقل بودند و به دربار بغداد یا حکومت مرکزی کشور که به نوبت در دست حکمرانان ایرانی، ترک و مغول بود، وابستگی داشتند. از میان سلسله‌های دیگری که در زمان فترت قدرت باوندی‌ها و پادوسپانی‌ها در دشت حکمرانی کردند، از همه مهم‌تر علویان و مرعشیان بودند که حکمرانان عرب‌نژاد آن‌ها نسب به امامان شیعه می‌بردند.^۱ از ابتدای قرن یازدهم هجری است که تمایز میان منطقه و بقیه‌ی کشور، تمایزی که همه‌ی حکمرانان مازندران سعی در حفظ آن داشتند، ناپدید می‌شود. یک قرن قبل از آن، ظهور صفویان در صحنه‌ی زندگی سیاسی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ کشور به وجود آورده بود. ایران تمامیت خود را پس از یک هزاره باز یافته و مذهب شیعه مذهب رسمی کشور شده بود. وظیفه‌ی سنگین بازگرداندن مازندران به آغوش کشور به‌عهده‌ی مهم‌ترین پادشاه این سلسله، شاه‌عباس کبیر نهاده شد. وی این وظیفه را به نحو احسن انجام داد و

۱. برای جزئیات تاریخی بیشتر نگاه کنید به: ابن اسفندیار (۱۲۶۶)، ملا شیخ علی گیلانی (۱۳۵۲)، حکیمیان (۱۳۶۸) و میرسید ظهیرالدین مرعشی (۱۳۴۵).

همه‌ی خرده‌شاهان منطقه را منقاد خود کرد. مازندران از آن پس بخشی از ایران به حساب آمد و دیگر هرگز از آن جدا نشد.

اقوام و زبان

رویای آزاد شدن از یوغ سیاسی حکومت مرکزی هرگز تا ابتدای قرن میلادی حاضر از برانگیختن اشراقیت محلی به قیام، دست برنداشت. مؤثرترین وسیله برای مقابله با این ویروس شورش که به‌ویژه در نواحی کوهستانی رشد می‌کرد، سیاستی بود که تأثیر مهمی بر جمعیت‌شناسی منطقه داشت. این سیاست عبارت بود از مهاجرت‌های اجباری تحمیل شده توسط شاه‌عباس و، مدت‌ها بعد، آغامحمدخان قاجار. گروه‌های کثیری از جنگجویان کرد و ترک به‌منظور تضمین امنیت قدرت مرکزی از یک‌سو و تأمین امنیت خود منطقه در برابر هجوم‌های منظم ترکمن‌ها از سوی دیگر، در مازندران مستقر می‌شوند. سیاست خاموش کردن قیام‌های مناطق مرزی امپراطوری در جهت عکس عمل می‌کند: مهاجرت اجباری اقوام ناراضی. به‌زودی مازندران سهم خود را از این تبعیدی‌ها که اکثراً گرجی‌اند دریافت می‌کند. به این تازه رسیده‌ها، کولی‌ها و دیگر اقوامی را نیز که به دلایل اقتصادی در جست‌وجوی زمین حاصل‌خیز به منطقه کشانده شده‌اند، باید افزود: بلوچ‌ها، تالشی‌ها، افغانی‌ها، لر‌ها، عرب‌ها و غیره.

این اقوام در تمام منطقه پراکنده شده‌اند و توزیع آن‌ها در پاره‌ای موارد سخت ناهمگون است. در یک دهکده‌ی واحد گاه چندین گروه مهاجر لر، ترک، همدانی، شیرازی و طالقانی را می‌توان مشاهده کرد (احمدی لاشکی، ۱۳۷۳: ۵۵). در بسیاری از موارد روستاها تنها یک قوم را در خود جا داده‌اند. گرجی‌مله‌ها، کردمله‌ها (یا کردکلا، کردخیل و غیره) و ترکی‌مله‌ها (یا ترک‌کلا و غیره) در منطقه فراوانند. دوتای اولی به‌ویژه از بهشهر به طرف شرق دیده می‌شوند. کردها حتا نام خود را به یک شهر داده‌اند: کردکوی.

نکته‌ی مهم این است که از همه‌ی این اقوام بیگانه حتا یکی هم نمی‌توان یافت که از ابتدای قرن حاضر میلادی به این طرف کاملاً در فرهنگ و جامعه‌ی مازندرانی جذب نشده باشد. رابینو، در ابتدای قرن، پس از نام بردن اقوام مهاجر متذکر می‌شود که «این گروه‌های مختلف چنان با اهالی درهم آمیخته‌اند که باز شناختن آن‌ها از دیگران غیرممکن است. غیر از کردها و عده‌ی کمی از ترک‌ها همه‌ی ایشان زبان اصلی خود را از یاد برده و زبان طبری آموخته‌اند.» (به نقل از احمدی لاشکی، ۱۳۷۳: ۵۲). امروزه اکثریت کردها نیز زبان خود را فراموش کرده‌اند. تنها کولی‌ها هستند که همان‌گونه که می‌توان تصور کرد، فرهنگ اصلی خود را حفظ کرده و در حاشیه‌ی جامعه زندگی می‌کنند. جالب این جاست که اگر اقوام جذب شده به علت ادغام کامل‌شان در جامعه‌ی مازندرانی هیچ‌گونه تأثیری بر موسیقی و فرهنگ موسیقایی منطقه نداشته‌اند؛ کولی‌ها، برعکس، به‌رغم موقعیت حاشیه‌ای خود نقش مؤثری در این فرهنگ ایفا کرده‌اند. آن‌ها موفق شده‌اند موسیقی اقوام همسایه را به تمام قسمت‌های منطقه‌ای که در غرب ترکمن صحرا قرار دارد، منتقل کنند.

با این حال، کولی‌ها نیز به زبان منطقه یعنی تبری سخن می‌گویند. این زبان جزو قدیمی‌ترین زبان‌های

ایرانی محسوب می‌شود و در آن حتماً می‌توان کلمات پارسی باستان را یافت (حجازی، مقدمه: ۱۳۷۴). اما نیاکان واقعی این زبان را باید در میان شاخه‌های مختلف گویش‌های ایرانی شمال غربی از خانواده‌ی زبان‌های مادی و پارتی جست‌وجو کرد (Oranskij, 1977: 195). تبری، قبل از آن‌که به عرصه‌ی بیان شفاهی محدود شود، از نظر ادبی در مازندران همان‌قدر اهمیت داشته که فارسی دری در بقیه‌ی کشور. تا قرن هفتم هجری به این زبان کتاب می‌نوشته‌اند. حتا آثار عربی و فارسی به تبری ترجمه می‌شده‌اند. ترجمه‌هایی در جهت عکس نیز وجود داشته است. برخی آثار تبری در همه جای ایران مشهور و محبوب بوده‌اند و تا امروز، پس از آن‌که به فارسی برگردانده شدند، باقی مانده‌اند. از آن جمله می‌توان *مرزبان‌نامه* را ذکر کرد: مجموعه‌ای از حکایات که توسط شاهزاده‌ای باوندی در قرن پنجم هجری نوشته شده است. این منطقه شاعرانی نیز داشته که به تبری شعر می‌سروده‌اند، اما بجز چند نمونه‌ی کوتاه که ابن اسفندیار (۱۳۶۶) و برخی مورخان دیگر نقل کرده‌اند، آثار کتبی دیگری از این اشعار به دست ما نرسیده است.

شهرنشینی و اقتصاد

از ویژگی‌های منطقه، گسترش نسبتاً کند شهرنشینی در آن است و این امر به‌خصوص از این جهت تعجب‌آور است که پایه‌گذاری پاره‌ای از شهرها چون ساری و آمل به عهد باستان بازمی‌گردد. شاید این واقعیت تاحدی معلول فراز و نشیب‌های متعدد سیاسی و نیز طبیعی، از جمله طاعون و زمین‌لرزه بوده که گاه در برخی دوره‌های تاریخی، جمعیت شهرها را تا ۳۰۰ نفر کاهش می‌داده است (بارنز، ۸۹: ۱۳۷۳).

به هر حال حتا در سال ۱۹۶۳، ف. بِنَمَن از سطح نازل شهرنشینی و شیوه‌ی زندگی روستایی در شهرها سخن گفته و رقم گویای ۲۳ درصد جمعیت شهری در تمام منطقه و ۶۸ درصد بی‌سواد در ساری را ارائه می‌دهد؛ درحالی‌که در همان تاریخ وی شاهد شکوفایی چشم‌گیر زندگی شهری در استان همسایه، گیلان بوده است (Bémont, 1965: 213-223). حتا در سال ۱۳۷۰ که ۶۰ درصد جمعیت کشور در شهرها زندگی می‌کنند، این عدد برای مازندران از ۴۰ درصد فراتر نمی‌رود، با این حال تعداد بی‌سوادان در شهرها کم‌تر از ۱۰ درصد می‌شود.^۱ اگر تعداد ساکنان روستاهایی را که شهر در گسترش خود آن‌ها را در محدوده‌ی خود جا داده به حساب آوریم، این عدد ۴۰ درصد معنای واقعی خود را بیشتر از دست می‌دهد؛ زیرا شیوه‌ی زندگی روستایی ساکنان جدید که اکنون شهری محسوب می‌شوند، تغییر اندکی یافته است.

این همه، به‌علاوه‌ی تراکم روستاها، نزدیکی آن‌ها به شهرها، وابستگی کامل بازار شهر به مشتریان روستایی و این واقعیت که بسیاری از روستاییان، مسکن‌های زمستانی در شهرها دارند و پاره‌ای از آن‌ها در مراکز شهری صاحب مغازه بوده و به کسب و کار مشغول‌اند، و فور عوامل روستایی در فرهنگ مورد بحث ما را توجیه می‌کنند.

۱. به نقل از مرکز آمار ایران

دلایل تأخیر در گسترش شهرنشینی هرچه باشد، رکود اقتصادی نیست؛ چرا که مازندران از ثروتمندترین استان‌های کشور است. حاصل‌خیزی زمین و رطوبت هوا شرایط مناسبی برای کشاورزی ایجاد می‌کند: برنج، پنبه، ذرت، گندم و درختان میوه به فراوانی کشت می‌شوند. دریا نیز منبع ثروتی دیگر است، مضافاً که ماهی‌خواری در آن به‌وفور یافت می‌شود. منطقه از نظر صنعتی نیز محروم نیست. حتا در سال ۱۹۶۳، ف. بمن تأکید می‌کند که «صنایع مصرفی [منطقه] بر صنایع مشابه در اکثریت مناطق کشور برتری دارد» (همان: ۲۱۶). در همان تاریخ ۵۱۳ کارخانه‌ی برنج پاک‌کنی و ۲۷ کارخانه‌ی فراورده‌های غذایی در استان وجود داشته است. امروزه قائم‌شهر یک شهر صنعتی واقعی است و گذشته از صنایع مصرفی، سیمان‌سازی و صنایع مربوط به کشاورزی و ماهیگیری، این استان در صنعت نساجی نیز شهرت خاصی دارد. بنابراین شاید بی‌معنی نباشد اگر نتیجه بگیریم که درست همین ثروت روستایی است که بازدارنده‌ی شکوفایی فرهنگ صرفاً مدنی در شهرهاست. روستاییان به‌طور روزمره در شهرها رفت‌وآمد می‌کنند. آن‌ها که ثروتمندترند فصل سرما را در شهر می‌گذرانند و اقتصاد شهرها، همان‌طور که در بالا آمد، سخت به آن‌ها وابسته است. در چنین شرایطی مطمئناً تأثیر یک‌سویه نیست: همه‌ی تغییرات فرهنگی و موسیقایی منطقه که اساساً روستایی بوده، تحت تأثیر شهر صورت گرفته است؛ اما روستا نیز به‌نوبه‌ی خود، شهر را وادار ساخته تا به توقعات فرهنگی او گردن نهد؛ علاوه بر این، ایدئولوژی انقلابی همواره به نفع فرهنگ روستاییان عمل کرده است. این تأثیر متقابل میان شهر و روستا تاحدی مرزهای میان آن‌دو را مخدوش می‌کند. روستایی به طبقه‌ی کم‌درآمد و متوسط شهری نزدیک شده و با آن درمی‌آمیزد؛ تنها طبقه‌ی مرفه، کارمندان مهاجر و پاره‌ای از روشنفکران خود را از توده جدا می‌کنند.

جایگاه منطقه در کشور

مازندران نزد ایرانیان چه جایگاهی دارد؟ انتظار می‌رود که اختلاف جوّی بزرگ میان این استان و دیگر مناطق کشور، با آب و هوای خشکی که دارند، تأثیرات مثبتی روی ایرانی که همواره در آثار ادبی و به‌ویژه در سنت شاعری‌اش، دوستان و ستایشگر باغ و بوستان بوده، داشته باشد. اما به هیچ‌وجه این‌طور نیست. این منطقه که می‌توانست بهشتی خرم قلمداد شود، همچون جهنمی سبز در چشم مسافران و مورخان جلوه می‌کند. تنها راویان بومی از آن بالحنی تحسین‌آمیز سخن می‌گویند، مثل ابن‌اسفندیار (۸۰، ۷۶: ۱۳۶۶) یا دیو مازندرانی شاهنامه (اگر مازندران فردوسی همین مازندران فعلی باشد). حرارت بالا و رطوبت مفرط در فصل گرما، مرداب‌های متعفن، مالاریا، تب‌های عفونی، مارها و حشرات، غیریومی‌ها را به ستوه می‌آورده‌اند. به این همه، وضعیت رقت‌بار راه‌های گل‌آلود و ناهموار که مسافرت را بی‌نهایت نامطبوع می‌ساخته‌اند نیز اضافه می‌شده است (بارنز، ۵۰: ۱۳۷۳ و افضل‌الملک، ۶۸-۵۶: ۱۳۷۳). تنها از چهل یا پنجاه سال پیش است که اقدامات بهداشتی پاره‌ای از مشکلات را از میان برداشته است. برای اصلاح وضعیت راه‌ها می‌بایست تا دهه‌ی چهل انتظار کشید. در همین دهه و مخصوصاً در دهه‌ی پنجاه، بخش غربی منطقه به

یمن پلاژهایش، محل گذراندن تعطیلات تابستانی مردم دیگر نقاط کشور می شود. اما فرهنگ منطقه همواره تحت الشعاع فرهنگ استان همسایه یعنی گیلان بوده است؛ و تازه این بخش غربی که مسافران تابستانی را می پذیرفته، چندان ویژگی های فرهنگی مازندران را نمایندگی نمی کرده است. هر چند منطقه زادگاه رضاشاه و بزرگ ترین شاعر معاصر، نیما بوده، اما تا حد زیادی برای ایرانیان ناشناخته باقی مانده است. رضاشاه خود نیز توجه زیادی به منطقه ی زادگاهش، بجز شهرهای منتهی الیه غربی آن، نکرد.

با این که هر ایرانی می تواند حداقل دو موسیقی دان گیلانی را نام ببرد و آگاهانه دو یا سه ترانه ی لری، کردی، خراسانی، گیلانی، شیرازی و آذربایجانی را زمزمه کند، از تشخیص حتا یک ترانه ی مازندرانی ناتوان است؛ اگرچه برخی از آهنگ های این خطه مانند رعنا، ربابه، تی مله سنگ تراشون را بی آن که خاستگاه آن ها را بدانند، می شناسند.

این ویژگی ها، یعنی انزوای تاریخی منطقه، پایداری شاهان از تیره ی ساسانی تا قرن دهم هجری، دوام شکل زندگی روستایی، پر شمارتر بودن جمعیت روستایی نسبت به جمعیت شهری و نفوذناپذیری در برابر فرهنگ اقوام مهاجر، بدون پیامد نبوده است. این منطقه قادر به حفظ سنتی موسیقایی شده است که می تواند بازتاب دهنده ی وضعیت موسیقی های محلی ایران مرکزی پیش از ناپدید شدن آن ها باشد. مازندران جزئی از مناطق حاشیه ای ست که موسیقی محلی در آن ها هنوز کاملاً خاموش نشده است. می توان انتظار داشت که دیگر اعضای این مجموعه مناطق نیز چنین تصویری ارائه دهند. اما مازندران مزایایی از این بابت دارد: موسیقی آن نه همچون خراسان با موسیقی ترکمن ها آمیخته شده است؛ نه همچون موسیقی بلوچ ها برپایه ی سیستمی کاملاً بیگانه با موسیقی ایرانی استوار است؛ نه مانند موسیقی خوزستان ارتباط تنگاتنگ با ردیف دستگاهی دارد، در ضمن نماینده ی یک زیرگروه قومی کاملاً متمایز همچون مورد کردها و یک اقلیت زبانی همچون مورد آذربایجانی ها هم نیست. از این هم بیشتر، شعر تبری، مصالح کلامی آوازهای مازندرانی، هرگز بر اصول عروضی گردن نهاده و برخلاف دوییتی های سایر مناطق، هجایی باقی مانده است. موسیقی آن نیز به ویژه از لحاظ گام و فرم از سادگی نمونه واری برخوردار است. از این نقطه نظرها شاید تنها موسیقی لری با آن قابل مقایسه باشد.

این همه، ما را به امکان یافتن نشانه هایی در آوازهای مازندرانی که روشننگر برخی از جنبه های موسیقی پیش از اسلام باشند، امیدوار می کند بدون این که، البته، قصدمان ادعای آن باشد که با یک میراث خالص فرهنگ ساسانی سروکار داریم.

مورد مازندران، در عین حال موقعیتی را برای مطالعه ی تغییرات یک سنت موسیقایی در برابر تجدد فراهم می آورد. خواهیم دید چگونه فرهنگی که این چنین در برابر تأثیرات بیگانه مقاومت کرده، از رشد شهرنشینی و شیوه ی زندگی مدرن متأثر شده است. تأثیری که در طی دو دوره قابل ردیابی است: یکی زمانی که تجددگرایی، سیاست فرهنگی غالب بود و دیگر زمانی که به آن با سوءظن نگرسته می شد.